

سروالی نرخ سود عمل می‌کنند. نکات ۲ و ۵ مشخصا براین تاکید دارد که سرمایه‌های انحصاری مختلف، و دولت‌هایی که منافع این سرمایه‌ها را در عرصه سیاسی دنبال می‌کنند، به انحای مختلف، از نظر سیاسی و اقتصادی، می‌کوشند تا شرایط اقتصادی و سیاسی لازم برای سودآوری سرمایه‌های صادر شده خود را فراهم کنند و نیز حوزه‌های صدور سرمایه را در مقابل رقبای دیگر خود برای خویش حفظ کنند.

از نقطه نظر بحث ما در این زمینه، نکته اساسی صدور سرمایه است. حرکت سرمایه بدنبال سود بیشتر از یک عرصه به عرصه دیگر (صدور سرمایه) قبل از هر چیز بیانگر این واقعیت است که پارامترهای تولید و بازتولید و انباشت سرمایه در این دو عرصه الزاما با یکدیگر تفاوت دارند. در یکی (در کشور صادر کننده) بازار داخلی از سرمایه اشباع شده، تمرکز سرمایه به اوج رسیده و سودآوری سرمایه در سطح نازل تری انجام می‌گیرد و در دیگری (کشور تحت سلطه که سرمایه به آن صادر می‌شود) شرایط سودآوری بسیار مساعدی برای سرمایه فراهم است. نیروی کار ارزان است و ترکیب ارگانیک کل سرمایه اجتماعی در بازار داخلی در سطح نازل تری قرار دارد. به عبارت دیگر شرایط لازم برای تولید فسوق سود امپریالیستی و تخفیف تناقضات درونی سرمایه انحصاری فراهم است. تولید فوق سود امپریالیستی از طریق صدور سرمایه، اینست محور اساسی تئوری امپریالیسم لنینی. و شناخت مناسبات سرمایه داری وابسته و ویژگی‌های بازار داخلی در اینگونه کشورها بسودن شک می‌باید براین درک لنینی از محتوای اقتصادی امپریالیسم استوار گردد. سرمایه‌داری وابسته نظامی است که اولا سرمایه‌داری در آن مستقر شده است و ثانیا بازار داخلی آن در خدمت تولید فوق سود امپریالیستی است. قدری در این فرمول بندی تعمق کنیم: تولید فوق سود امپریالیستی در یک کشور سرمایه‌داری به این معناست که شرایط لازم برای تولید فوق سود (که نیروی کار ارزان و فسوق استثمار بالا ارکان اصلی آن هستند) می‌باید در هر حلقه بازتولید کل سرمایه اجتماعی از دو بوجود آیند. بازتولید شوند. به عبارت

دیگر بحث برسر ارزان بودن از پیشی نیروی کار در این کشورها—
نیست بلکه برسر ارزان نگاهداشتن آن است. و باز بحث برسر بالا
بودن نرخ استثمار نیست. بلکه برسر بالا نگاهداشتن آن است.
بازار داخلی کشور سرمایه‌داری چهارچوب و متن کلی یک چنین رابطه‌ای
میان کار و سرمایه است. رابطه تولید فوق سود امپریالیستی، رابطه‌ای
که سرمایه انحصاری تمام امکانات اقتصادی و سیاسی خود را در سطح
جهان برای ابقاء آن بسیج می‌نماید. (پیرامون اهمیت سیاسی این
مبحث، بخصوص در زمینه ارزیابی نقش ضدانقلابی بورژوازی ایران
رجوع کنید به جزوه "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا، خطوط عمده"
سپند اسفند ۵۷)

ب) برخی ویژگی‌های بازار داخلی در کشور سرمایه‌داری
وابسته.

ب ۱۰) خطت امپریالیستی پروسه تاریخی تشکیل بازار داخلی
(پروسه "انباشت اولیه") محور اساسی پروسه تشکیل بازار داخلی سلب
مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم است، که از یکسو نیروی کار را
به کالا تبدیل می‌کند (پرولتاریا را بوحود می‌آورد) و از سوی دیگر
وساثل تولید و سواثل معیشت را به عوامل مادی سرمایه ثابت و
متغیر تبدیل می‌کند، و بدین ترتیب به بورژوازی تجاری عملاً امکان
می‌دهد تا به بورژوازی صنعتی بدل شود. پروسه تاریخی تشکیل بازار
داخلی همان پروسه استقرار نظام سرمایه‌داری است که کلید آن سلب
مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم (وبویزه روستا ثبانی) است.
(رجوع کنید به بخش ۸ کتاب سرمایه جلد اول - فصل‌های ۲۶-۳۳، و
نیز توسعه سرمایه‌داری در روسیه بخش اول). در شرایط کلاسیک
توسعه سرمایه‌داری، پروسه انباشت اولیه از دل نظام مکتوب‌دال
آغاز می‌گردد و بیانگر رشد نیروهای مولده در این نظام است. این
پروسه بخصوص بر پایه یک انقلاب کشاورزی صورت می‌گیرد که شرایط
لازم برای سلب مالکیت را فراهم می‌سازد.

پروسه تاریخی "انباشت اولیه" و تشکیل بازار داخلی در
کشورهای سرمایه‌داری وابسته بگونه دیگری است. بازار داخلی در این

کشورها اکثراً* در عصر امپریالیسم و از طریق صدور سرمایه تشکیل می‌شود. ظهور پرولتاریا (به مثابه یک طبقه) که بنیاد مبنای تولید فوق سود قرار گیرد، نه در جویان یک پروسه طلب مالکیت کلاسیک، بلکه از طریق خلق پدهای سریع و بالابالا، از تولیدکنندگان مستقیم، از طریق خانه‌های خرابی سریع توده‌های ملیونی متحقق می‌شود. عمده‌ترین ویژگی این عملیات امپریالیستی پروسه طلب مالکیت به اقتصاد کشور تحت سلطه (که پیش از طلب مالکیت دیگر کشوری سرمایه داری بشمار می‌رود) می‌بخشد اینست که تقسیم کار در بازار داخلی از همان ابتدا بر اساس نیازهای مشخص و جهانی انحصارات شکل می‌گیرد. و نه بر مبنای رشد تاریخی اقتصاد کالائی و تقسیم کار محلی سنتی، در عین اینکه تولید کالائی سنتی کماکان (گرچه با روندی رو به رشد اضحلال) به نفع خود ادامه می‌دهد. پرولتاریای روبه رشد این جوامع بیش از پیش در رشته‌ها و بخش‌هایی که در خدمت نیازهای مشخص سرمایه انحصاری است به کار کشیده می‌شوند. همچنین، تولید و بازتولید ارزش - مصرف‌هایی که می‌باید عوامل مادی کل سرمایه اجتماعی را تشکیل دهند، یعنی تولید و بازتولید وسائل تولید و معیشتی که سرمایه برای تبدیل سرمایه پولی به سرمایه تولیدی به آن نیاز دارد، بدرجات مختلف و به تناسب نیازهای مشخص سرمایه‌های انحصاری در هر مقطع، از حیطه بازار داخلی خارج شده و تابع بازار جهانی می‌گردد. (فی المثل وقتی سرمایه داری ایران توسط انحصارات در جهت تولید مواد معدنی و سوختی و نیز کالاهای مصرفی سک‌بسیج می‌شود، بدیهی است که اولاً وسائل تولید این صنایع درهله اول در بازار داخلی تولید نمی‌شود و ثانیاً وسائل معیشت پرولتاریا نیز نمی‌تواند در وهله اول به تولید محلی - که در نتیجه پروسه طلب مالکیت محدودتر نیز گشته - و به بارآوری نازل آن و با گزینش قیمت بالای آن واگذار شود.)**

* در این مقطع، نظریه عدم شناخت کافی ما از پروسه طلب مالکیت در بسیاری از کشورهای سرمایه داری وابسته ما این حکم کلی را فاسد و تعمیم به تمامی اینگونه جوامع نمی‌دانیم.

** زهر سوس در صفحه بعد.

ب ۲۰) شرایط معاصر تولید و بازتولید کل سرمایه اجتماعی
در بازار داخلی کشور تحت سلطه (خطوط کلی).

قبل از هر چیزی می‌باید بر این نکته تاکید کرد که با استقرار
نظام سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه و در هر کشور سرمایه‌داری بطور
کلی، یعنی با فرجام پیرویه خلق پید و "انباشت اولیه"، حرکت
سرمایه اجتماعی از این پیرویه تاریخی مستقل می‌گردد، برای مثال
سرمایه برای تامین نیروی کار ارزان مورد نیاز خود در هر حلقه باز
تولید، محتاج خلق بدهی دوباره از تولیدکنندگان مستقیم نیست.
بلکه در چهارچوب قوانین حرکت (ونه تولد) خود، ارتش ذخیره‌ای
از بیکاران برای ابقاء نرخ دستمزدها در نازل ترین سطح ممکن
ایجاد می‌کند. قوانین حرکت سرمایه در همه زمینه‌ها، پس از استقرار
حاکمیت آن بر تولید اجتماعی، از پیرویه تاریخی عروج نظام سرمایه
داری مستقل می‌گردد (بقول مارکس سرمایه چوبدستی‌ها را به کناری
می‌اندازد و برپاهای خود می‌ایستد - خود قانونگذاری می‌کند) ایسین
قوانین حرکت و بازتولید را مارکس شرایط معاصر (موجود، حاضر)
— زیر نویس مربوط به صفحه قبل: مادرا اینجا به برخی ویژگی‌های
عینی، تاریخی، و انکارناپذیر توسعه سرمایه‌داری در ایران اشاره
کرده‌ایم. شاید در این میان داغ دل هواداران "بورژوازی ملی" و "سرمایه
داری کلاسیک و مستقل ایران" تازه شده باشد. ولی بدون شک در ایسین
دریغ و افسوس تنها هستند. بورژوازی ایران که بیش از ۵۰ سال برای
انجام این سلب مالکیت خود را به در و دیوار زده است و ناگهان آرزوی
دیرینه‌اش را در عرض ۵ سال (۴۲-۴۷) متحقق یافته است، بسیار هم ار
خصلت امپریالیستی این پیرویه راضی است و رضایتش را هم سخوبی در
تورم کیف پول و حساب بانکی‌اش در ده سال اخیر، به نمایش گذاشته
است. از نقطه نظر پرولتاریای ایران هم ابدات تفاوت نمی‌کند که چگونه
متولد شده، قاعده تاریخی‌اش که بوده، یا اینکه نانی که می‌خورد در شرح
کدام برادر و خواهر دیگرش در جهان است و یا ابزاری که او را در خدمت
سرمایه‌بکار گرفته است یا حتی کجاست. آنچه برای او مهم است ایسین
و اتعین است که دوشادوش دیگر کارگران انقلابی جهان به نابودی کل
نظام بورژوازی اعم از ملی و غیرملی، بپا خواسته است و هر روز بیس‌آر بیس
توان انجام این رسالت تاریخی را در خود می‌یابد.

تولید سرمایه‌داری نام می‌نهد، شرایطی که خود می‌باید در هر طبقه‌باز تولید کل سرمایه اجتماعی از نبود وجود آیند، (کتاب سرمایه، صرفنظر از بخش انباشت اولیه و قسمت‌هایی در جلد اول، کلاً به توضیح شرایط معاصر تولید و باز تولید نظام سرمایه‌داری می‌پردازد، در مورد تفاوت شرایط معاصر و پیش‌شرط‌های تاریخی، رجوع کنید به "گروندریس"، بخش "پس از آنکه سرمایه از نظر تاریخی ظهور کرد، خود شرایط وجود خود را ایجاد می‌کند" مارکس، متن انگلیسی، صفحات ۲۶۵-۲۵۹)*.

همانطور که گفتیم، مولفه اساسی در بازار داخلی کشور
 برای نمونه بازار مقدوش کردن مرز میان قانونمندی معاصر حرکت سرمایه‌داری و شرایط تاریخی خروج آن، رجوع کنید به "فاشیسم-کاپوس یا واقعیت؟"، بخش اول، "راه کارگر"، رفقای راه کارگر بحای توضیح قانونمندی حرکت جامعه سرمایه‌داری وابسته ایران در شرایط مشخص حاضر، چگونگی خروج تاریخی این شرایط (تقسیم کار تاریخی، با سودی کثرت‌ورزی و عدم رشد "موزون" بخش‌های تولیدی در بازار داخلی و...) را جایگزین می‌کنند و این دیدگاه انحرافی را چنین ستوریزه می‌کند: "سرمایه‌داری وابسته حاصل یک تقسیم کار تحمیلی در سطح بین‌المللی است، در این رابطه در نظر گرفته‌شده این حقیقت که در کشورهای زیر سلطه معمولاً وابستگی از لحاظ زمانی مقدم بر سرمایه‌داری است اهمیت تعیین کننده دارد" (تا که دازماست)، حال آنکه چیزی که ابداً تعیین کننده نیست در واقع همان وجه وابستگی است که از نظر زمانی مقدم بر سرمایه‌داری است، رفقای راه کارگر به این ترتیب با عصبه کردن ویژگی‌های پروسه تاریخی خروج سرمایه‌داری وابسته، ناگزیر از تحلیل وابستگی، آنجا که این وابستگی نسبتاً از نظر زمانی بر سرمایه‌داری مقدم نیست، بلکه حاصل باز تولید هرروزه است، عاجز می‌مانند و در عمل همان دیدگاه "فنی" وابستگی را (که در آن خبری از قوانین شوه تولید سرمایه‌داری نیست و در "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" اجزاء آبراهه عنوان همین بورژوازی از مقاله وابستگی، فهرست وار ذکر کردیم) بنا دنبال باورهای در صفحه بعد

تحت سلطه وجود نیروی کار ارزان است که با توجه به نیازهای مشخص سرمایه انحصاری در هر مقطع در عرصه های تولیدی مشخصی جذب سرمایه می‌گردد. استقلال شرایط معاصر تولید از پیش شرط‌های تاریخی آن به این معنی است که پس از آنکه نیروی کار وسیعاً از دل نظام تولید ماقبل سرمایه‌داری بیرون کشیده شد، می‌باید بر اساس قوانین حرکت خود سرمایه‌داری از سوبه مثابه کالائی ارزان باز تولید شود. ساز تولید نیروی کار ارزان رکن اساسی حرکت سرمایه انحصاری (وکسبل سرمایه اجتماعی تابع آن) در بازار داخلی کشور تحت سلطه است. وسیع‌ترین معادن و ذخائر زیرزمینی هم ، در غیاب نیروی کار ارزان ، کشوری را الزاماً آماج صدور سرمایه نمی‌کند، چراکه سرمایه بدنبال ارزش مصرف نیست ، در جستجوی ارزش اضافه ، و آنهم با نرحی مساعد ، است .

ضرورت بازتولید نیروی کار ارزان در کشور تحت سلطه ، و از این طریق تولید فوق سود امپریالیستی رابطه مشخصی میان کار و سرمایه از یکسو، و بر مبنای آن رابطه معینی میان ائتشار مختلف سرمایه در بازار داخلی کشور تحت سلطه از سوی دیگر، برقرار می‌سازد.

|| (رابطه کار و سرمایه در بازار داخلی کشور تحت سلطه .

مزدی که سرمایه‌دار به کارگر می‌پردازد، معادل بوی وسائل معیشتی است که کارگر برای تجدید قوا، خود و آغاز مجدد پروسه کار به استفاده از آنها نیاز دارد. "نیروی کار ارزان" به این ترتیب به معنای سهم نسبتاً (ارزان بودن مقوله‌ای نسبی است) نازل ارزش وسائل معیشت مورثاً استفاده کارگران در کل ارزش کالاهای است .
 — دنباله پا ورقسی صفحه قبل : تخریب برخی لغات مارکسیستی چون "بازتولید گسترده" ، "انبساط" و ... ، متن ، از سوبه خورد جنبش کمونیستی ما می‌دهند، آنهم در شرایطی که جنبش کمونیستی ما ، بدون شک نه بخاطر "اسطوره" بلکه بخاطر توزرداز آب در آمدن واضح و آشکار بورژوازی "ملی" و موضعگیری علنی آن بر علیه انقلاب ، به تعمق در تبیین خود از سرمایه‌داری وابسته و ادار شده است .

که خودتولید می‌کنند. با فرض شرایط تولیدی مشابه، استفاده از نیروی کار ارزان تر به معنی بالاتر بودن نرخ استثمار است. اما سرمایه‌انحصاری چگونه در بازار داخلی نیروی کار را ارزان نگاه می‌دارد (نرخ استثمار را بالا نگاه می‌دارد، و با افزایش می‌دهد)؟ عبارت دیگر فواینبرگ حرکت سرمایه در بازار داخلی کشور تحت سلطه چگونه تعیین می‌کنند که سهم هر چه نازل تری از کل ارزش تولید شده، به طبقه کارگر اختصاص یابد؟

همانطور که قبلاً نیز گفتیم، در تعیین سهم طبقه کارگر از کل ارزش تولید شده در اجتماع، دو متغیر در کارند. الف) کمیت کالاهای مورد استفاده طبقه کارگر (ب) ارزش واحد این کالاهای عبارت ساده‌تر. الف) وسایل ضروری زندگی کارگران را در هر مقطع در توسعه جامعه چه کالاهایی تشکیل می‌دهند (کمیت و کیفیت غذا، مسکن، امکانات رفاهی، و...) و ب) این وسایل چقدر می‌ارزند. بازتولید منظم نیروی کار ارزان یعنی جلوگیری منظم از افزایش این دو متغیر و باحتی کاهش منظم آنها بوسیله سرمایه در جریان تولید و بازتولید. اقتصاد کشور تحت سلطه بر مبنای هر تقسیم کاری که استوار باشد، تولیدکننده نعمت باشد یا فحشه و با وسایل تولید و با اینکه اصولاً بازار داخلی "متوازی" داشته باشد، بر مبنای نیاز مشخص کل سرمایه اجتماعی به نیروی کار ارزان متکی است. و به این ترتیب در رابطه با تغییرات دو متغیری که ارزش نیروی کار در بازار داخلی را تعیین می‌کنند، ملزم به تحقق شرایط مشخصی است. اولاً، سطح معیشت کارگران و زحماتکنان می‌باید بهر قیمت در نازل ترین سطح نگاه داشته شود و ثانیاً همان سطح معیشت نازل می‌باید بوسیله ارزان ترین وجه ممکن، با استفاده از تمامی امکانات جغرافیایی امپریالیسم، تولید گردد.

در رابطه با متغیر اول، قبلاً اشاراتی کرده‌ایم. تنزل ارزش واحد کالاهای نظام سرمایه‌داری (که بازتاب افزایش بارآوری ناشی از تمرکز سرمایه است) قدرت خرید نرخ ثابت دستمزدها را - ثابت از نظر ارزش - افزایش می‌دهد. عبارت دیگر طبقه کارگر

(با فرض ثابت بودن نرخ واقعی دستمزد - یعنی با این فرض که
 کارگران مقدار ثابتی ارزش-صورت مزد دریافت می‌دارند) می‌تواند
 از کالاهای بیشتری بعنوان وسائل معیشت برخوردار شود - سطح معیشت
 خود را ارتقاء دهد. باز به بیان دیگر، سطح معیشت کارگران می‌تواند
 همگام با افزایش بارآوری کار آنان افزایش یابد. اما در چهارچوب
 سرمایه‌داری این یک امکان است و نه یک مکانیسم؛ تو ماتبک و ضروری.
 دفاع از ارزش واقعی دستمزدها (چه رشد به افزایش آن) ، یعنی
 همگام کردن نرخ دستمزدها با آهنگ افزایش بارآوری کار، برای
 طبقه کارگر مستلزم پیگیری در مبارزاتی متشکل ، تشکیل اتحادیه‌ها،
 دست زدن به تظاهرات و تحصن‌ها ، زندانی کشیدن‌ها و یا حتی قربانی
 دادن‌هاست. بورژوازی "به زبان خوش" کارگران را در افزایش بارآوری
 کار خود آنها "سهیم" نمی‌کند. و باز گفتیم که در دوران بحران
 بورژوازی نه تنها به چنین امری رضایت نمی‌دهد، بلکه عسلاً سطح
 معیشت کارگران را تنزل می‌دهد. لیکن بهررو از نقطه نظر کارکرد
 سرمایه‌داری بطور کلی افزایش سطح معیشت کارگران ، همگام با
 افزایش بارآوری ، یک امکان است

در سرمایه‌داری وابسته اوضاع نمی‌تواند به همین حال رها
 شود. سرمایه می‌باید بگونه‌ای منظم از "سهیم" شدن کارگران در حاصل
 ازدیاد بارآوری جلوگیری کند. به معنایی، از این نقطه نظر
 کارگران کشور تحت سلطه در شرایط بحران "تعمیم یافته" و مستمر
 بسر می‌برند. سرمایه برای جلوگیری از ارتقاء سطح معیشت کارگران
 (در رابطه با متغیر اول) می‌باید بگونه‌ای منظم و مستمر از او جگری
 مبارزات اقتصادی کارگران جلوگیری کند. این، از نقطه نظر سرمایه در
 کشور تحت سلطه، شرط لازم جلوگیری از افزایش متغیر اول است. اگر
 سرمایه در بازار داخلی کشور متروپیل در شرایط کارکرد معمول و غیر
 بحرانی خود، وجود اتحادیه‌های کارگری را تحمل می‌کند و صرفاً با
 عمق یافتن بحران اقتصادی به سرکوسی قاطع جنبش‌سندیکاشی دست
 می‌زند، در کشور تحت سلطه راه جنبش‌سندیکاشی می‌باید اصولاً از ابتدا
 سد شود، می‌باید حتی المقدور حتی غیرقانونی اعلام شود. قانون کار

در کشور تحت سلطه ، نمی‌تواند ظاهر دموکراتیک خود را (که گوئی مناسبات میان صاحبان دو کالای مختلف - نیروی کار و وسائل تولید را تنظیم می‌کند) حفظ کند. دولت می‌باید مستقیماً و آشکاراً به دفاع از سرمایه و نفی حقوق دموکراتیک کارگران برخیزد. اینجاست دیگر رهبران سازشکار جنبش کارگری نمی‌توانند نفوذ تعبیه‌کننده‌ای بیابند و جنبش کارگری را از درون به معافه کاری بخوانند. تلقی هر کارگر کشور تحت سلطه از رابطه متقابلش با سرمایه ، تلقی‌ای است که کارگر کشور صادرکننده سرمایه تنها در شرایط بحران اقتصادی به آن دست می‌یابد. ترکیب جنبش کارگری ، در هر شکل و قالب ، نیاز حیاتی سرمایه انحصاری در بازار داخلی کشور تحت سلطه است. خملت ضد دموکراتیک دولت‌های بورژوا در کشورهای سرمایه‌داری وابسته ، بر محور این نیاز مشخص انباشت سرمایه ، بر محور تضاد کار و سرمایه در کشور تحت سلطه ، استوار است ، و نه بر خلاف تصور بسیاری از م.ل.های مابری "انحصارطلبی" سرمایه انحصاری و با عدم رشد سرمایه‌داری "متعادل".*

بازتولید مستمر نیروی کار ارزان در اولین قدم ، مستلزم بازتولید مستمر جنبش دولتی است. دولتی که نه بر نفوذ قوه‌های لیبرالی در میان کارگران - از طریق اشرافیت کارگری - بلکه بر قدرت سرنیزه استوار است ، و قدرت سرنیزه تنها به معنی ارتشش سرکوبگر و مجهز و با سازمانهای جاسوسی و پلیس نیست ، بلکه به معنای بسط ارگان‌های اجرایی دولت در زمینه‌های مختلف حیات اقتصادی - سیاسی - فرهنگی جامعه نیز هست. بخش وسیعی از نیروی کار ارزان می‌باید قبل از هر چیز در خود این دولت ، که شرط ضروری انباشت سرمایه در کشور تحت سلطه است ، بکار گماشته شود. به این مسأله باز خواهیم گشت .

و اما در مورد متغیر دوم ، یعنی ارزش سطح معیشت کارگران ، "اقتصاد نا متعادل سرمایه‌داریهای وابسته ، دموکراسی بورژوازی را در این کشورها بعنوان یک نهاد تثبیت شده امکان خود نمایی نمی‌دهد" مقاله فوق‌الذکر راه کار گرضحه ۱۹ (تاکید از ما است)

در اینجا عوامل تعیین کننده عمدتاً عواملی اقتصادی هستند، سرمایه انحصاری در هر کشور تحت سلطه معین می‌باید و مسائل معیشت کارگران کشور را به ارزان‌ترین وجه ممکن فراهم کند و در این میان بدون شک هیچ "تقدسی" برای چهارچوب بازار داخلی در کشور تحت سلطه قائل نیست. ارزش و مسائل معیشت ضروری (چون هر کالای دیگر) به درجه بارآوری کار در تولید آن بستگی دارد و اینکه بارآوری کار در تولید این کالاها در کدام کشور در سطح جهانی بیشتر است، خود را در قیمت کالاها در عرصه بازار جهانی منعکس می‌کند. البته طبیعی است که سرمایه در کشورهای تحت سلطه معینی که خود در تقسیم کار جهانی به عنوان تولیدکننده و مسائل معیشت جای گرفته‌اند، لزومی به بازکردن دروازه‌های بازار داخلی بر روی واردات اینگونه کالاها، برای بازتولید ارزان نیروی کار، حس نمی‌کند. اما قانون رشد سریعتر بخش و مسائل تولید نسبت به و مسائل مصرف، در عمل به این منجر می‌شود که اینگونه کشورها در اقلیت باشند، بخصوص اینکه و مسائل معیشت طبقه کارگر خود شامل کالاهای مختلفی است که الزاماً همگی آنها نمی‌توانند در یک کشور معین به ارزان‌ترین وجه تولید شوند. صدور سرمایه در عصر امپریالیسم و تقسیم کار معینی که در هر مقطع بر اثر حرکت سرمایه در بازار داخلی کشورهای تحت سلطه و نیز در بازار جهانی بوجود می‌آید، صدور کالا بر مبنای اقتصادی جدیدی استوار می‌سازد. بسط تجارت خارجی (و صدور کالا) در عصر امپریالیسم از نظر محتوا نتیجه کارکرد امپریالیسم است و نه هدف عاقلی آن.

از نقطه نظر بحث ما در این ضمیمه تاکید چند نکته ضروری است: اولاً آنچه گفتیم به وضوح روشن است که بازتولید نیروی کار ارزان در بازار داخلی کشور سرمایه‌داری تحت سلطه، امری جهانی است و کاملاً به کارکرد جهانی سرمایه انحصاری و بهره‌وری و بارآوری آن در دیگر نقاط جهان متکی است. بعبارت دیگر، اینکه کل سرمایه اجتماعی (ولاجرم همه اجزاء و احاد آن) مثلاً در ایران، تا چه حد می‌تواند نرخ استثمار را افزایش دهد و بر سودآوری خود بیفزاید، تنها در چهارچوب رابطه کار و سرمایه در بازار داخلی ایران محدود

نمی‌شود و در تحلیل سبایی موقوف به رابطه‌ای است که سرمایه‌انحصاری با کل شعبه کارگر جهان برقرار می‌کند. این مفهومی است که مس از "وابستگی شرایط سودآوری سرمایه به کارکرد جهانی سرمایه‌انحصاری" در نظر داریم. * این عمل از هرچیز مؤید وابستگی تمام و تمام همه اقشار سرمایه‌دربازار داخلی کشوری چون ایران به سرمایه‌انحصاری و کارکرد جهانی آن است. عواملی که شمردیم (عوامل سیاسی و اقتصادی دخیل در بازتولید نیروی کار ارزان) در خدمت تمامی اقشار سرمایه - و نه فقط سرمایه‌انحصاری - عمل می‌کنند. صرف‌نظر از اینکه این سرمایه‌ها چه ارتباط مستقیمی با سرمایه‌های انحصاری مشخص داشته باشند (خرید وسائل تولید، تامین سرمایه پولی و...)، طبیعی است که این وحدت متقابل، در سود و زیان در انباشت و بحران، هر دو است. مشکلات جهانی سرمایه‌انحصاری نیز به این ترتیب از طریق همین مکانیسم در بازار داخلی کشور تحت سلطه منمکن گشته و به مشکل تمامی آحاد و اهواز کل سرمایه‌اجتماعی بدل می‌گردد. به این مساله در بحث انتقال بحران بازخواهیم گشت از سوی دیگر این واقعیت همچنین مبین وحدت منافع کل طبقه کارگر جهان در مقابل سرمایه‌انحصاری است. در مصر امپریالیسم هیچ کارگری تنها با بورژوازی بومی و حکومت "مستقل" آن طرف نیست، بلکه با نظام جهانی امپریالیسم روبروست. اما این مساله که صدور سرمایه در کشورهای صادرکننده سرمایه و در کشورهای تحت سلطه، که حوزه‌های تولید فوق سود برای سرمایه‌های مادر شده را تشکیل می‌دهند، روابط کنکرت متفاوتی میان کاروسرمایه ایجاد می‌کند، درخور تعمق بیشتری است. این شرایط کنکرت متفاوت (درکشور متروپل و تحت سلطه) موجب می‌گردد تا ایجاد اقتصادی بحران سرمایه‌داری، چگونگی بسط مبارزه طبقاتی بر متن آن و نیز شرایط اقتصادی و سیاسی خروج از بحران، اشکال متفاوتی بخود بپذیرد. صدور سرمایه به کشور تحت سلطه تولید فوق سود امپریالیستی در بازار داخلی آن، به سرمایه‌انحصاری امکان می‌دهد تا تضادهای

* "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، ۱ - مقدمه و پیشگفتار"، "سهند" خرداد ۵۸

مهنک سرمایه را، در بازار داخلی کشور متروپل که از سرمایه اشباع شده است، تخفیف بخند، ارجاع سیاسی در کشور تحت سلطه، شرط ضروری و روی دیگر سکه حفظ ظاهر دموکراسی بورژوازی در کشور متروپل است. فلاکت و فقر طاقت فرمای توده های زحمتکش در کشور تحت سلطه، پایه مادی وجود و بقاء اشرافیت کارگری در کشور متروپل و از این طریق به رکود کشیده شدن مبارزه طبقاتی پرولتاریای این کشورهاست. (رجوع کنید به امپریالیسم و انشعاب در سویالیسم، لنین)

خلاصه کنیم : موجودیت بازار داخلی کشور سرمایه داری تحت سلطه امپریالیسم، به مثابه حوزه تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای نیروی کار ارزان، اساس وابستگی کل سرمایه اجتماعی در این بازار به عملکرد و نیازهای جهانی سرمایه انحصاری است - وابستگی ای که تمامی اقشار سرمایه در بازار داخلی بر محور آن سودآوری می کنند و در ابقاء آن شدیداً ذینفعند. از سوی دیگر بحران جهانی امپریالیسم (که ریشه در گرایش نزولی نرخ سود سرمایه انحصاری دارد) از طریق همین وابستگی به بازار داخلی کشور تحت سلطه منتقل شده و بر سودآوری کل سرمایه اجتماعی در این بازار، - رابطه کار و سرمایه و نیز رابطه متقابل اقشار مختلف سرمایه، تاثیر می گذارد.

|| (کل سرمایه اجتماعی، تولید اجتماعی و اقشار مختلف سرمایه،

همانطور که گفتیم اساس تولید سرمایه داری در کشور تحت سلطه، تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای استثمار کار ارزان و بازتولید شرایط افسامادی و سیاسی لازم آن است. این جوهس عملکرد امپریالیسم در کشور تحت سلطه است، و در تحلیل و تبیین از "وابستگی" که منتزع از این واقعیت، ابتدا بد ساکن، به تحلیل رابطه سرمایه و تولید و تقسیم کار، و یا رابطه متقابل اقشار مختلف سرمایه پردازد بوضوح از تمامی دستاوردهای تئوریک لنین و

این سیستم غافل مانده است. اساس حرکت سرمایه انحصاری در بازار داخلی کشور تحت سلطه تولید فوق سود امپریالیستی است و پایه ریختن ویا "تحمیل" یک تقسیم کار معین و از پیش تعیین شده در تولید اجتماعی - و نه تولید کالاها می بینیم. در واقع تقسیم کاری که تولید اجتماعی در کشور تحت سلطه در هر دوره معین بخود می پذیرد. از آنروست که این تقسیم کار مساعدترین چهارچوب را برای استفاده سودآور از نیروی کار ارزان برای سرمایه انحصاری (و از این طریق کل سرمایه اجتماعی در بازار داخلی) فراهم می آورد. تقسیم کاری که ارزش اضافه لازم (از نظر نرخ و حجم) را برای تامین نیازهای سرمایه در پروسه انباشت با سهولت بیشتری بدست می دهد. سرمایه همیشه و همه جا به دنبال تولید ارزش و از آن جهت تولید ارزش اضافه است و نه ارزش مصرف. تولید ارزش مصرف از نقطه نظر سرمایه به مثابه محصل مادی و ضروری تحسم ارزش و ارزش اضافه. ضرورت می یابد و نه از دیدگاه کیفیات و خواص محصول. این قانون سرمایه داری در دوران امپریالیسم بهیچ رو نقص نمی گردد. همانطور که یک سرمایه منفرد برای تولید ارزش و ارزش اضافه محتاج تولید آن ارزش مصرفی است که در تولید آن امکانات سودآوری مساعدتری فراهم است. کل سرمایه اجتماعی نیز در تولید ارزش و ارزش اضافه ناگزیر می یابد آن ترکیب معینی از محصولات (و ناگزیر آن تقسیم کار معینی) را تولید کند و سود آورد که سودآوری سرمایه را در کل نظام تولیدی به حداکثر می رساند. از نظر تاریخی تقسیم کار بر سرمایه پیشی می گیرد، لیکن از نقطه نظر قانون بندی تولید سرمایه داری، نوع تقسیم کار تابع نیازهای انباشت سرمایه است. بعبارت دیگر ما با کمیت سرمایه بر تولید اجتماعی، تولید ارزش مصرف و تقسیم کار (وجه کیفی تولید اجتماعی) تابع تولید ارزش - اضافه (وجه کمی تولید اجتماعی) می گردد و سر مبنای آن شکل می گیرد. تولید اجتماعی از طریق مکانیسم فی رارادی (بسندون برنامه) حرکت سرمایه های مختلف از عرصه ای به عرصه دیگر، در جهت سودآوری کل سرمایه اجتماعی سازماندهی می شود و نیروهای مولده در جامعه در راستا و مطابق الگوی نیازهای مشخص کل سرمایه اجتماعی

در هر دوره معین بسط و تکامل می‌یابند. از سوی دیگر تحمیل هر تعبیر "فوق اقتصادی" بر این تقسیم کار معین اجتماعی، یعنی هر تغییری که از حرکت و انباشت سرمایه مایه نگیرد، خود بخود به معنی بلا-استفاده ماندن بخشی از نیروهای مولده در یک گوشه و کمبود آن در گوشه دیگر خواهد بود و این نتیجه‌ای جز کاهش سودآوری سرمایه در کل نظام تولیدی در بر نخواهد داشت. باین ترتیب تقسیم کار که تابع حرکت سرمایه در جستجوی سود بیشتر است، خود در حلقه بعد به مینا والگوی حرکت آن تبدیل می‌گردد.

حاکمیت سرمایه انحصاری بر تولید اجتماعی لاجرم این معنی را نیز در بر خواهد داشت که نیروی کار ارزان برولتاریای کشور تحت سلطه در چهارچوب تقسیم کار معینی که بازتاب تقسیم کار جهانی سرمایه انحصاری است - و ضرورت هداکثرکردن سودآوری سرمایه امپریالیستی در بازار جهانی است - به خدمت سرمایه درمی‌آیند. عوامل عینی تولید (وسایل تولید) در چهارچوب این تقسیم کار بسط می‌یابند. باین ترتیب از یکسو کل تولید اجتماعی در جهت معینی - در خدمت سرمایه انحصاری - بسیج می‌گردد و شکل می‌گیرد. و از سوی دیگر شرایط انباشت سرمایه در شاخه‌های تولیدی ای که این تقسیم کار معین راهگشای آنست، مساعدتر می‌گردد. سرمایه‌های مختلف غیرسرمایه انحصاری در بازار داخلی کشور تحت سلطه، ناگزیر بسوی عرصه‌هایی به حرکت درمی‌آیند که به اعتبار عملکرد سرمایه انحصاری و تقسیم کار تابع آن، بر روی همه اقشار سرمایه باز شده‌اند. باین ترتیب سرمایه انحصاری و عملکردهای جهانی آن، چگونگی تقسیم کار اجتماعی تولید، رشد نیروهای مولده، و حرکت اقشار مختلف سرمایه را از عرصه‌ای به عرصه دیگر در بازار داخلی کشور تحت سلطه، تعیین می‌کنند.

اما گذشته از جنبه‌های کیفی تولید (تقسیم کار و تولید ارزش مصرف) و نیز دیامتیک حرکت اقشار سرمایه به عرصه‌های مختلف در جریان انباشت، سودآوری سرمایه‌های مختلف در بازار داخلی نیز در هر مقطع معین تابع کارکرد سرمایه انحصاری است. به حسب

نام این وابستگی، یعنی شرایط عمومی تولید و بار تولید مدروی
 کار آرزای توسط سرمایه انحصاری، در سطح اقتصادی و سیاسی -
 شرایطی که در خدمت تمامی افشار سرمایه فرار دارد - مثلا انباران
 مخمیری کردیم. از نظر تحلیلی این واقعیت به معنای وابستگی نرخ
 ارزش اضافه (نرخ استثمار) در بازار داخلی به کارکرد سرمایه
 انحصاری است. اما آنچه از نقطه نظر بحث پیرامون بحران در
 چرخ نظامی میباید بررسی شود، آن مناسبات مشخصی است که مابین
 افشار مختلف سرمایه، بواسطه مکانی که هر یک در کل سرمایه
اجتماعی دارند برقرار می شود. این تصور که گویا هر سرمایه ای
 (ولابد هر سرمایه داری) سود خودش را تولید می کند حداکثر می تواند
 تصور باطل مدبران و مالکان صنایع و دستگاههای تولیدی ریز و درشت
 باشد که فواین بازار را از درجه سرمایه منفرد خود در عرضه
 رقابت می نگرند و درک می کنند. مارکسسم بوجی چنین تصویری را به
 وضوح انبساط کرده است. مارکس نشان می دهد که سرمایه های مختلف،
 از طریق مکانیسم رقابت، به مثابه "سهام دارانی در کل سرمایه
 اجتماعی" سودآوری می کنند. به عبارت دیگر سود هر سرمایه، سهم آن
 از کل ارزش اضافه ای است که در جریان حرکت کل سرمایه اجتماعی -
 که هر سرمایه منفرد جزئی از آن است - تولید شده است؛ ارزش
 اضافه ای که حاصل استثمار کل طبقه کارگر است. از نظر
"سود متوسط مفهومی پایه ای است، تا این معنا که سرمایه های
بسا حجم برابر، در مدت زمان برابر، مقدار برابری سود بدست
می آورند. این بنویسه خود برابر مفهوم استوار است که سرمایه در هر
 عرصه تولید می باید به تناسب حجم و مقدار خود، در کل ارزش اضافه -
 ای که بوسیله کل سرمایه اجتماعی از کارگران بیرون کشیده شده
 است شریک شود. یا، به عبارت دیگر، تک تک سرمایه های منفرد می باید
 صرفا به مثابه جزئی از کل سرمایه اجتماعی در نظر گرفته شوند و
 فرد سرمایه داران بعنوان سهام دارانی در کل دستگاه تولید اجتماعی
 بشمار آید که هر یک بنسب سهم سرمایه اش، در کل سود حاصله
 سهم می شود.

ز مارکس، سرمایه، جلد سوم (انگلیسی)

صفحه ۲۰۹

مناسبات متقابل اقشار و آحاد مختلف سرمایه، این واقعیت جز تأکیدی بروحدت بنیادی همه اقشار سرمایه در ابقاء، و دفاع از شرایط امپریالیستی استثمار طبقه کارگر، مناسبات سیاسی و اقتصادی ضروری برای این استثمار و نیز تقسیم کار اجتماعی‌ای که بر مبنای این ضروریات شکل می‌گیرد، نیست و همین شناخت مختصر تاروپود همه تئوری‌های "سرمایه‌داری ملی و مستقل به رهبری بورژوازی ملی" را در هم می‌پسند.

حاکمیت سرمایه‌انحصاری بر تولید اجتماعی از یکسو و وابستگی نرخ ارزش‌افزافه (نرخ استثمار) در کشور تحت سلطه به کارکنان سرمایه‌انحصاری از سوی دیگر، به این معنی است که سرمایه‌انحصاری در تعیین حجم کل ارزش‌افزافه‌ای که می‌باید از مجرای رقابت میان اقشار مختلف سرمایه تقسیم گردد نقشی تعیین کننده دارد. بعبارت دیگر این پروسه انباشت سرمایه انحصاری، نیازها و پارامترهای آن، است که چهارچوب و محدوده‌های انباشت سرمایه غیر انحصاری را تعیین می‌کند. نقش تعیین کننده عملکرد سرمایه انحصاری در تعیین حجم کل ارزش‌افزافه تولید شده در بازار داخلی می‌تواند اشکال مختلف بخود بپذیرد. صدور مستقیم سرمایه انحصاری به کشور تحت سلطه و عیار بالای این سرمایه و سرمایه‌های مختلف متصل به آن در کل سرمایه اجتماعی بطور اخص، و نیز اثرات کارکرد این سرمایه‌ها در افزایش بارآوری اجتماعی کار در بازار داخلی بطور اعم، حالت کلاسیک وجود چنین شرایطی است.

اما آیا همینجا هواداران بورژوازی "ملی"، نمی‌توانند بگویند، معترضین به "جامعه مصرفی" هواداران تزئین شده فئودال نیمه مستعمره و پاکسانی که بفت و سخت تئوری ناسیونالیستی "فشارت و چپاول بیرون مرزی" را به جای تئوری امپریالیسم لنینی به خورد جنبش کارگری ایران می‌دهند،* می‌مارا سحواهد گرفت که "حرفهای شما باطل است، چرا که ایران حیزه محدود سرمایه نیست و صدور * راه کارگر" می‌رود تا بد پرچمدار عمده این دیدگاه بورژوازی دنیاله باورقی در صفحه بعد

سرمایه‌های خارجی، و به این ترتیب سهم سرمایه‌های خارجی در کل سرمایه اجتماعی و تولید ارزش اضافه در بازار داخلی بسیار ناچیز است؟ به این ظاهر بینان که نشوری‌ها و مقولات و مفاهیم خود را از "علم" اقتصاد بورژوازی وام می‌گیرند باید گفت "اگر نمود هر پدیده مابینش را بکم و کاست منعکس می‌کرد، آنگاه علم ضرورت نمی‌یافت".

شک نیست که از این نقطه نظر شرایط خاص ایران مورد کلاسیک مدور سرمایه راه ذهن نمی‌آورد. مدور مستقیم سرمایه خارجی سهم ناچیزی از کل سرمایه‌گذاری در بازار داخلی را تشکیل می‌دهد (۷-۵٪) اما این صرفاً ظاهر مسأله است. حجابی از روابط حقوقی برواقعیت موجود در ایران برده ماسر امکانده است. در حقیقت برای آشکار شدن حرکت سرمایه انحصاری در بازار داخلی ایران می‌باید به مملکت سرد اقتصادی دولت دقیق شد. بعبارت دیگر آنچه می‌باید در مورد مشخصی ایران مد نظر باشد نه صرفاً استجش نقش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی -- دنباله باورقی از صفحه قبل: در جنبش کمونیستی مابدل گردد: "لیکن از آنجا که بهره‌برداری و غارت منابع نفتی علت اصلی ملافمنی امپریالیسم به این کشور بوده است، مردم ما حضور فارتگران بیگانه را بطور آشکار در بطن زندگی خود لمس نمی‌کردند... امپریالیسم که در مناطق دیگر برای بهتر سازمان‌دادن غارت و بهره‌کشی مجبور است مولدیت کار را در جهت خاصی امتزایش بدهد، در کشور ما چنین اجیبایی نداشت" (کاسوس با واقعیت، جزوه اول صفحه ۱۳ تا کبدها از ماست) و با از این روش تر "سورژوازی انحصاری هرگز به اندازه کافی تلاش ربه‌های برای سازمان‌دادن بهره‌کشی از نیروی کار زحمتکشان ایران بعمل می‌آورد (مدامسوس!) بلکه آنچنان در غارت و چپاول ثروت‌های ملی این سرزمین گرفتار شده بود که سازمان‌دادن ربه‌های بهره‌کشی راه "فردای پر فراغت" واگذاشده بود "جزوه دوم صفحه ۶). بزعم رفقای "راه کارگر" محتوای اقتصادی امپریالیسم را در کشور ما، نه تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای بهره‌کشی سمانه از زحمتکشان ایران بلکه "غارت منابع نفتی" "ثروت‌های ملی" (۱) تشکیل می‌دهد. به دنباله در صفحه بعد

بلکه تحلیل منشاء و عملکرد سرمایه دولتی است .

منشاء سرمایه دولتی کجاست ؟ منشاء اصلی سرمایه گذاری دولتی ، یعنی آن مقدار معینی از ارزش که بوسیله دولت تملک شده و به سرمایه بدل می‌گردد، بی تردید درآمد نفت است . اما این درآمد خود از کجا حاصل می‌گردد ؟ درآمد دولت از صنعت نفت در واقع سهم دولت ایران ، به مثابه مالک انحصاری منابع نفتی ایران ، از کل ارزش اضافه ای است که صنعت نفت ایران نصیب مالکان وسائل تولید در این بخش می‌کند . اما آنچه در این خصوص می‌باید تاکید کرد این واقعیت است که حجم کل این ارزش اضافه تماما حاصل استثمار ۴۰/۵۰۰ - ۲۵ کارگر صنعت نفت ایران ، نیست . بلکه بخش قابل ملاحظه آن "اجاره تفاضلی" ای است که از بابت پائین بودن هزینه تولید در ایران به نسبت هزینه متوسط تولید هر بشکه نفت در جهان به جیب مالکان انحصاری این شرایط مساعد تولید سرازیر می‌شود.^{۱۰}

بعبارت دیگر ارزش‌های که عاید مالکان وسائل تولید در صنعت نفت ایران (شرکت‌های نفتی و دولت ایران) می‌گردد از نظر تئوریک به دو بخش تقسیم می‌شود ، ۱- سود سرمایه (شامل فوی سود ناشی از استفاده سرمایه از نیروی کار ارزان کارگران نفت ایران) و ۲- اجاره تفاضلی ، (تفاوت میان هزینه تولید در ایران با هزینه تولید متوسط در جهان) . علت وجود اجاره تفاضلی ، همانا مالکیت انحصاری دولت ایران (و یا حق استخراج انحصاری) که به شرکت‌های نفتی در ایران تفویض می‌گردد (بر منابع نفتی ایران است) در غیاب این دنباله پاورقی معده قبل : عبارت دیگر نیازی به تئوری لنینی امپریالیسم نیست ، چرا که سرمایه‌داری از عصر امپریالیسم "فراتر رفته" و به عصر "اکتشافات" کریستف کلمب و ماژلان بازگشته است !

پس ، (بعنوان یک استنتاج موجه سیاسی) پیش‌سوی ملی کردن صنعت نفت و "سازماندهی ریشه‌ای بهره‌کشی" در بازار داخلی !!؛

* برای تعریف و توضیح تئوریک مفولند "اجاره تفاضلی" رجوع

کنید به "سرمایه" جلد سوم فصل‌های ۴۳ - ۲۸۰

مالکیت و با حق استخراج انحصاری، سرمایه های مختلف می توانستند سی بی مایمی به تولید مواد نفتی در ایران بپردازند که در این صورت؛ اس از یکسو هزینه متوسط تولید هر بشکه نفت در سطح جهانی را کاهش می داد و از سوی دیگر باعث افزایش هزینه تولید هر بشکه نفت در ایران می گردید. باین ترتیب حرکت آزادانه سرمایه هادر عاب مالکیت انحصاری، ورقاست این سرمایه ها، اختلاف موجود میان هزینه تولید در ایران و هزینه متوسط تولید در جهان را از میان برده و اجاره تعاضلی را به صفر می رساند (نکته مهم اینجاست که این درآمد در ایران تحصیل نشده بلکه به ایران سرازیر گشته است. درآمدی که همانطور که پایین تر اشاره خواهیم کرد، از طریق عملکرد دولت و اوسته به امپریالیسم به مبنای استثمار نیروی کار ایران کارگران بخش های تولیدی دیگر تبدیل می گردد. از نظر تئوریک مقدار این درآمد (درآمدی که نصیب دولت ایران می شود) در محدوده کل اجاره تعاضلی صنعت نفت ایران نوسان می کند و در هر مقطع بر مبنای چانه زدن های دولت ایران با شرکت های نفتی تعیین می گردد. * حداکثر این مقدار از نظر تئوریک برابر کل اجاره تعاضلی ای است که صنعت نفت ایران بنا بر باقیم بودن هزینه تولید از آن بهره مند می گردد.

پس سرمایه دولتی از نقطه نظر منشاء انباشت با سرمایه خارجی تفاوتی نمی کند. منشاء سرمایه ای که بوسیله دولت ایران در بازار داخلی به حرکت در می آید، و سهم عمده سرمایه گذاری در کسب کشور را تشکیل می دهد، همانا ارزشی است که از بازار جهانی و به هزینه سرمایه های نفتی بنا بر آوری همازل تر، به ایران سرازیر می شود. از این نقطه نظر، در پس عاب روابط حقوقی (که ظاهراً دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران را مستقل از سرمایه امپریالیستی تصویر می کند) مدور مقادیر معتدلی ارزش - سرمایه به ایران برای استثمار نیروی کار نهفته است و طبیعی است که در شرایطی که تغییرات صوری و حقوقی مناسبات دولت ایران با شرکت های استخراج کننده نعمت تعیینی در ماهیت و منشاء این درآمد نمی دهد.

سرمایه‌های امپریالیستی هرگاه نتوانند در فاین ملاحظه‌ای از ارزش -
اضافه شوند شده در بازار جهانی را بصورت اجاره تفاضلی تحویل
دولت دست‌نشانده خود در ایران می‌دهد، صدور مستقیم سرمایه
اهمیت خود (و نیز ضرورت خود) را از دست می‌دهد و دولت وابسته وضعیت
ایجابی این نقش - یعنی به گردش در آوردن این درآمد در بازار داخلی
در خدمت انباشت سرمایه انحصاری - را خود عهده‌دار می‌گردد.

اما آنچه این واقعیت را به مثابه حلوه‌ای از صدور سرمایه،
درجات مساوات حقوقی ویژه خود، غربان سرمایه‌سازد، عملکرد بخش
دولتی در بازار داخلی و چگونگی گردش درآمد نفت در حلقه بازتولید
کل سرمایه اجتماعی است. ارزشی که از بخش نفت نصیب دولتست
می‌گردد، دود نمی‌شود و به هوا نمی‌رود، و با برخلاف تصور برخی م.ل.
ها صرف "تخریب" و "ضربه زدن" به اقتصاد کشور یا "ممانعت از رشد
سرمایه مولده" نمی‌شود (هرچند که صرف ایجاد نوع سرمایه‌داری
مورد علاقه هواداران بورژوازی "ملی" نیز نمی‌گردد). این ارزش‌دو-
باره به اشکال مختلف به جریان می‌افتد. غافل ماندن از این سیر
گردش مجدد، مترادف است با تولید رادیدن و بازتولید راندیدن،
سرمایه رادیدن و سرمایه‌داری راندیدن. ما در اینجا نمی‌خواهیم
(و بهر صورت نمی‌توانیم) دقائق جزء به جزء سیر گردش این درآمد
را، که چون رشته نسبی تمامی اقشار سرمایه‌رانه نظام تولیدی
معینی پیوند می‌دهد و آنرا به مثابه یک کلیت واحد در خدمت نظام
جهانی امپریالیسم قرار می‌دهد، بررسی کنیم. این سیر گردش در بر
گیرنده فعل و انفعالات، نقل و انقالات، مبادلات، پرداخت‌ها و
دریافته‌های بیشماری میان طبقات و اقشار مختلف اجتماعی است.
از حقوق گرفتن کارمندان دولت تا منافعها و پروژه‌های دولتی،
از اعتبارات شحار تا بیمه‌درمائی مسوولان ارشد، و... هر یک
بموجب بخشی از این درآمد را در عرصه مشخصی به حرکت در می‌آورد. ما
در اینجا به اختصار به دو مجرای عمده و عمومی عملکرد مجدد این
درآمد در عرصه بازتولید اشاره می‌کنیم:

بخشی از درآمد دولت مستقیماً در بازار داخلی مصرف می‌شود،

سنی صرف خرید کالاها و خدمات مصرفی دولت می‌گردد و بخشی دیگر به
 سرمایه تبدیل می‌گردد. در هر دو حالت این درآمد (مستقیماً توسط
 خود دولت و یا غیر مستقیم توسط حقوق بگیران از دولت) وارد بازار
 کالا می‌گردد. بخودی خود و در همین سطح ، این عمل به معنای افزایش
 قابل ملاحظه تقاضا و بسط بازار فروش کالاهاست (افزایشی که بنا
 بر منشاء آن - اجاره تفضلی - همواره مازاد بر افزایش مستمر
 ناشی از انباشت و گسترش سرمایه در عرصه تولید داخلی - غیر
 نفتی - و درآمدهای حاصله از آنست) . به این ترتیب از نقطه
 نظر تولید کننده داخلی (و سرمایه‌های رهاشی و تجاری ای که
 تولیدات داخلی را به گردش درمی‌آورند) ، از نظر تشویک ، شرایطی
 مشابه شرایط صدور کالا فراهم آمده است . اما از همین نقطه نظر ،
 تولیدکنندگان خارجی ، که بخشی از درآمدی را که می‌بایست معنای
 تحقق ارزش کالاهایشان در بازار جهانی قرار گیرد ، به بازار داخلی
 ایران سرازیر شده می‌بایند ، برای فروش و تحقق ارزش کالاهای خود
 وبعاً نیاز به صدور آنها به بازار داخلی ایران دارند . و دولت
 وابسته به انحصارات امپریالیستی ، و سیاست گمرکی آن ، تضمین
 می‌کند که انحصارات (و مشخصاً انحصاراتی که رژیم به آنها وابسته
 است) به سهولت به این بازار راه یابند و رویای تولید کننده
 داخلی و سرمایه‌های تجاری و رهاشی ورزست آن را ، که مابون تملک
 ارزش اضافه ای سرازیر آنچه خود تولید کرده‌اند را به شکم‌مالیده‌اند
 (و اینرا ، با استفاده از تاریکی شب در حوض کمونیستی ما ، " ملی
 بودن هم نام نهاده‌اند) ، آشفته سازد . بهر حال عرصه رقابت
 (و بندوبست‌های ذاتی آن) بین این انگل‌های اجتماعی حکمیت
 می‌کند ، و شکی نیست که سرمایه‌های امپریالیستی در این عرصه دست
 ناآرا دارند ، و در اکثر موارد تولید کننده داخلی و سرمایه‌دار " ملی "
 ناکتیر می‌شود ، تا آنجا که به مواهب افزایش تقاضا مربوط است ،
 کوتاه بیاید و به استثمار نیروی کار ارزان طبقه کارگر ایران ،
 یعنی همان توافق بنیادین و " مقدس " همه اقشار سرمایه " فئاعت‌کند ،
 و اما در مورد درآمدی که دولت به سرمایه تبدیل می‌کند .

این سرمایه‌گذاری‌ها را می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد، سرمایه‌های مولد و سرمایه‌های غیرمولد. بخش مولد سرمایه دولتی بار دیگر، در حلقه بازنویسید، نیروی کار ارزان کارگران ایران را در مرصه‌های مختلف در خدمت تولید ارزش اضافه به کار می‌گیرد و به این ترتیب مستقیماً بر کل ارزش اضافه تولید شده در بازار داخلی می‌افزاید. اما به دونگته اساسی در این رابطه باید توجه داشت. اولاً سرمایه دولتی، صرف‌نظر از تولید مستقیم ارزش اضافه، باعتبار عرصه‌های مشخصی که این سرمایه در آن به حرکت می‌افتد، امکانات وسیعی را برای انباشت سرمایه در بخش غیردولتی و بویژه برای سرمایه‌های امپریالیستی فراهم می‌کند. بررسی عرصه‌های سرمایه‌گذاری دولت، نقش آنرا به مثابه کارگزار سرمایه انحصاری به وضوح آشکار می‌کند. این نقش، فراهم کردن زیرساخت اقتصادی تولید سرمایه‌داری است. بطور کلی، حرکت سرمایه به عرصه‌های مشخص تولید، مستلزم وجود امکانات زیرساختی معینی است؛ امکاناتی که کل سرمایه اجتماعی ملزم به فراهم کردن آنست*. هرچه فراهم کردن این زمینه‌ها و زیرساخت‌ها متضمن سرمایه‌گذاری‌های اولیه وسیع تر و طولانی‌مدت‌تری باشد، سرمایه‌های منفرد برای ورود در این عرصه‌ها از امکانات نازل‌تری برخوردارند و گرایش و تمایل کمتری نشان می‌دهند. بسا ورود سرمایه به عرصه انحصارات و نقش‌نویسی که بر عهده دولت‌های بورژوا، به مثابه نماینده منافع کل سرمایه اجتماعی، قسراً گرفته است، تا مین اینگونه زیرساخت‌ها بیش از پیش به وظایف دولتها بدل می‌گردد. سرمایه‌گذاری وسیع دولت ایران در محاسبات ساختمان (و بویژه در بخش غیرمسکونی، نظیر سد‌ها، راه‌ها، سرو-* آنچه امکان صدور سرمایه را فراهم می‌سازد اینست که یک سلسله از کشورهای عقب‌مانده اکنون دیگر به دایره سرمایه‌داری جهانی داخل شده‌اند، خطوط عمده راه آهن در آنها احداث گردیده و بسا شروع به احداث‌کننده، موجات اولیه برای تکمیل صنعت تراشیم گردیده و غیره و غیره.

لنین، امپریالیسم به مثابه

سالترین مرحله سرمایه‌داری، -

تاکیدها از ماست.

گاهها و ...) و حمل و نقل را ارتباطات . ممفاشی جزا ماده کردن رمینه ها
 ضروری و بنیادی انباشت سرمایه در عرصه های جدید تولیدی نداشته است
 صرف اینگونه "هزینه ها" ، در کشوری که از نقطه نظر توسعه سرمایه داری
 در ابتدای راه است ، شرط لازم صدور سرمایه های صنعتی و انباشت آن
 است . "هزینه های" که سرمایه انحصاری به صورت برای استفاده از
 نیروی کار ارزان در ایران به "صرف" آن محتاج است . باین ترتیب
 بخش وسیعی از نیروی کار پرولتاریای ایران ، بوسیله دولت ، در خدمت
 تولید این امکانات زیرساختی قرار می گیرد . طبیعی است که الگوی توسعه
 اینگونه تولیدات و تسهیلات ، تا سر حد ممکن با منافع مشخص سرمایه
 انحصاری در هر مقطع معین و نیز در دراز مدت تطابق می یابد و سرمایه دار
 داخلی و یا تولید کننده خرده پارا الزامات در ابتدای امر و بلافاصله از این
 نفع کلاهی نیست . اما با بار شدن این امکانات ، سرمایه داران داخلی
 نیز الگوی تولیدات خود را بتدریج بر محور آن طرح می ریزند و در حاشیه
 سرمایه انحصاری و بعنوان ضمیمه های ضروری آن به تولید و انباشت می پردازند .
 شک نیست که کارگرانی که در تولید این امکانات زیرساختی
 بکار گرفته می شوند بی هیچ شبهه ای استثمار می شوند و ارزش اضافه
 تولید می کنند . اینجا به نکته دوم می رسیم . و آن اینکه حاصل
 استثمار را این کارگران خود را نه عمدتاً در "درآمد دولت" بلکه ابتدا
 در سود سرمایه های که اینگونه پروژه ها را از دولت کفترت گرفته
 اند و در مرحله بعد در سود تمام سرمایه های که پس از اتمام این
 پروژه ها از این امکانات زیرساختی به رایگان و یا با پرداخت مبلغی
 بسیار جزئی (به نسبت سرمایه های پیش ریخته شان) استفاده می کنند
 منعکس می کند (ممکن است گفته شود که در عوض دولت از شرکت ها
 مالیات می گیرد . اما این یک واقعیت است که در حالی که سرمایه
 گذاری های دولتی بخش عمده سرمایه گذاری در کل کشور را تشکیل
 می دهد . مالیات های پرداختی سرمایه داران جزء ناچیزی از درآمد
 دولت را تشکیل می دهند) . بعبارت دیگر دولت تولید بخش مهمی از عوامل
 مادی سرمایه ثابت (و بویژه بخش استوار آن) در کل سرمایه اجتماعی
 را بر عهده می گیرد . و این تولید را به شیوه ای کاپیتالیستی و از

طریق استخدام کارمزدی انجام می‌دهد، بی آنکه ارزش اضافه‌حاصله را خود، با فروش آیر "کالاها" منحق نماید. باین ترتیب ارزش سرمایه‌ای که از طریق "اجاره تفاضلی" به تملک دولت واسسته درمی‌آید بعنوان سرمایه‌مولد دولتی وارد حلقه بازنوید می‌گردد و ارزش اضافه حاصله از آن خود را دره:ینه اندک سرمایه‌گذاری های غیردولتی درحلقه بعد (ولاجرم سود کلان این سرمایه‌گذاری‌ها) منعکس می‌کند. به بیان دیگر، "شرایط مساعد طبیعی" بخش مفت که مبنای اجاره تفاضلی (نوعی فوق سود انحصاری) را درحلقه اول تشکیل می‌داد، از مجرای سرمایه‌گذاری دولتی و استثمار نیروی کار ارزان صدها هزار کارگر درحلقه دوم، به ظهور "شرایط مساعد زیر ساختی" برای سرمایه‌های غیردولتی (وبویژه امپریالیستی) درحلقه سوم، که امکانات صرفه جویی در سرمایه ثابت (وبویژه در بخش استوار آن) را فراهم می‌آورد، منجر می‌گردد. این دورتسلل، که طرح آن در دهه ۲۵-۱۳۱۰ ریخته شد، با سلب مالکیت دهه ۴۰ و استقرار بی چون وچرای حاکمیت سرمایه بر تولید اجتماعی بر مبنای مناسبات نوین این نظام استوار گردید و با افزایش بهسای مفت در سالهای ۵۰ و بویژه ۵۴-۵۲ به اوج رسید.

و اما بخش غیرمولد سرمایه‌دولتی، یعنی بخشی که در خدمت سهیل گردش کالاها و تحقق ارزش آن قرار می‌گیرد، قبل از هر چیز به محور نظام باسکی و سیستم اعتبارات در کشور و "الحاق" سرمایه های خصوصی در بازار داخلی به سرمایه انحصاری (از طریق سیستم بانکي) بدل می‌گردد. پیش از آنکه به این نکته پردازیم، لازم است در مورد مفهوم "غیرمولد" توضیحی بدهیم. از نقطه نظر تولید سرمایه‌داری، یعنی مفهومی که در نقد مارکسیستی این نظام مسورد نظر است، مقوله کار غیر مولد (وباسرمایه غیر مولد که ایسن کار را در خدمت می‌گیرد) به معنای غیر مولد از نقطه نظر ارزش خام مورد نظر است و نه به معنای غیر مولد از نظر ارزش مصرف یا "خاصیت". کار غیرمولد از نقطه نظر تولید سرمایه‌داری، بر خلاف نظرات شبه فیزیوکراتی رفقای راه کارگر، نه تنها زائد و

"محرَب" و... نیست بلکه شرط لازم استثنای نیروی کار مولد و تولید
 ارزش اضافه در کل سرمایه اجتماعی است. ("فانیسم"، کابوس پسا
 واقعیت" مملو از چنین انحرافات است: "قسمت اعظم درآمد نفت
 در بخشهای غیرمولد اقتصاد نه تنها حیف و میل می‌گردد، بلکه به
 متلاشی ساختن بخشهای مولد اقتصاد کمک می‌کند... درآمد نفت بجای
 آنکه در خدمت نوسازی اقتصاد تولید ایران (تحت چه مناسباتی؟!)
 بکار گرفته شود، صرف متورم ساختن بخش غیرتولیدی گشته است.
 اینان پیش از آنکه تولیدکننده ارزشی باشند، مصرف‌کننده آن
 هستند، صنفیه بخش خدمات از طریق منحل کردن اقتصاد غیرمولد
 موجب انفجار بزرگی می‌گردد" (شماره ۱، صفحه ۱۷). سرمایه غیرمولد
 سرمایه‌ای است که در عرصه گردش کالاها و تحقق ارزش آنها (و نه در
 تولیدشان) به حرکت درمی‌آید. سرمایه غیرمولد بهمان اندازه شرط
 ضروری وجود تولید سرمایه‌داری است که عرصه گردش جزء لاینفک جزای
 پروسه بازتولید سرمایه است. گردش کالاها و تحقق ارزش آنها برای
 کل سرمایه اجتماعی مستلزم صرف بخشی از کار اجتماعی (بمسوره
 منحصر در وسایل کار و نیز کارزنده) است، و طبیعی است که هر
 چه سرمایه‌درا این زمینه کارگران مردی را بیشتر بکار کشد، این
هزینه را کاهش داده است. به عبارت دیگر سرمایه غیرمولد نیز
 از کارگران کار اضافه می‌کشد (اضافه برکاری که صرف تولید وسایل
 معیشت آنان شده است)، اما حاصل این کار، در کل سرمایه اجتماعی
 نه تولید ارزش اضافه، بلکه صرفه جوئی در مصرف ارزش اضافه است
 مثال مارکس در این مورد بسیار گویاست. سوزاندن ذغال سنگ و تولید
 انرژی حرارتی، خود قبیل از هر چیز مستلزم صرف مقدار معینی
 انرژی حرارتی برای تبدیل ذغال سنگ از حالت جامد به مایع است.
 و این شرط لازم سوزاندن ذغال سنگ است. گردش کالاها نیز شرط لازم و
 غیرقابل انکار تولید سرمایه‌داری است. تحول ارزش - سرمایه از
 شکل کالایی به شکل پولی و بالعکس، شرط لازم آغاز و تکرار، پروسه
 کار در تولید و بازتولید این نظام است. نقش سرمایه‌های تجاری
 و ربائی در گردش و تحقق ارزش کالاها در بازار، از نقطه نظر نظام
 سرمایه‌داری ضرورتی غیرقابل انکار است. طرح مسأله "منحل کردن

فعالیت‌های غیرمولد در نظام سرمایه‌داری (اعم از وابسته و غیر وابسته) پیش از آنکه دورنمای یک "انفجار اجتماعی" را در ذهن زنده کند، سسنگران کننده‌ای از بقاء تئوری‌های "نم‌کشیده" بورژوازی در جنبش کمونیستی مابعدست می‌دهد. در غیاب کار غیرمولد در نظام سرمایه‌داری، اصولاً نمی‌تواند سخنی از اجتماع (که باز تولید زیست اقتصادی در چهارچوب مناسبات معین رکن اساسی آن است) در میان باشد، تا چه رسد به "انفجار" آن.

اما بهره‌رو، غیرمولد بودن سرمایه‌های رباشی و تجاری (و نیز شرکت‌های بیمه و خدمات دیگر) به این معنی نیست که این سرمایه‌ها سودآوری نمی‌کنند، بلکه به این معنی است که سهمی که از کل ارزش اضافه تولید شده نصیب آنان می‌گردد، در بخش منفعتی (به معنای عام - تولید کالا) تولید شده است. از نقطه نظر میزان سودآوری نیز قوانین عمومی‌ای که بهره‌ر واحد سرمایه‌صادق است در مورد این سرمایه‌ها نیز صدق می‌کند. سود تجاری و بهره، نمود مشخصی است که سهم این سرمایه‌ها از کل ارزش اضافه بخود می‌پذیرد. طبیعی است که هرچه سرمایه‌های غیرمولد متمرکزتر باشند و بسا استفاده هرچه بیشتر و فشرده‌تر از کارگران مزدی، کالاهای بیشتری را، به نسبت حجم خود، به گردش درآورند، هزینه کل سرمایه اجتماعی در عرصه گردش و تحقق به نسبت کاهش یافته و سهم نسبی سود تجاری و بهره بانکی از کل ارزش اضافه نازل تر خواهد بود (سهم نسبی سرمایه منفعتی افزایش خواهد یافت) بنابراین قانون عمومی متمرکز سرمایه، در سیر انباشت، در مورد این سرمایه‌ها نیز صدق می‌کند.*

* در مورد کار مولد و غیرمولد رجوع کنید به فصلهای "زمان گردش" و "هزینه گردش" در سرمایه جلد دوم، همین‌طور رجوع کنید به کتاب "تئوری‌های ارزش اضافه" (جلد چهارم سرمایه)، کتاب اول، فصل چهارم، "تئوری‌های کار مولد و غیرمولد" و نیز ضمیمه، "قدرت تولیدی سرمایه، کار مولد و غیرمولد" (این کتاب متأسفانه به فارسی ترجمه نشده است) در مورد بازتولید و گردش کل سرمایه اجتماعی رجوع کنید به جلد دوم سرمایه بخش سوم، با همین نام. در مورد عملکرد، نقش و قوانین حرکت سرمایه‌های رباشی و تجاری رجوع کنید به سرمایه جلد سوم، فصلهای ۵ و ۴.

نقش تعیین کننده اعتبارات دولتی، و با اعتبارات بانکیهای خصوصی که بنوبه خود وسیعاً به سپرده‌ها و اعتبارات دولتی و انحصاری نکیه دارند، در تامین نیازهای اعتباری سرمایه‌های مختلف صنعتی و تجاری در ایران فیرقائل انکار است. بخش غیرمولد سرمایه دولتی به مبنای انباشت سربع سرمایه فیردولتی در تولید (و نیز در گردش) کالاهائی بدل می‌گردد که سرمایه انحصاری و دولت‌زا بسته به آن، علاوه بر ایجاد منبعمی وسیع از نیروی کار ارزان، از طریق بخش مولد سرمایه دولتی (و مخرج دولت‌علی‌العموم) نیز مستمراً زمین‌های سودآوری کلان را در آن فراهم کرده و می‌کند. نقش حیاتی اعتبارات دولتی در اعتبار در تولید سرمایه‌داری (و نیز در تعمیق و شدت بخشیدن بر تناقضات درونی آن) نقش پراهمیتی داراست. تسهیل پروسه متوسط شدن نرخ سود، کاهش هزینه و زمان گردش در کل سرمایه اجتماعی و انتشار مختلف آن، تسهیل تمرکز تولید و ظهور انحصارات، و... به این نهاد در جامعه سرمایه‌داری مکان ویژه‌ای می‌بخشد. (رجوع کنید به سرمایه جلد سوم فصل ۲۷). نقش اعتبار در کاهش هزینه و زمان گردش (و لاجرم تسریع پروسه انباشت) بخصوص با ظهور اعتبارات دولتی مسائل جدیدی به بار می‌آورد. اعتبار از بکسوسه سرمایه‌داران امکان می‌دهد تا پروسه بازتولید را، پیش از آنکه کالاهای تولیدشده عملاً در بازار بفروش‌رسند، آغاز کند، و از سوی دیگر، بر همین مبنای میان پروسه تولید (و سرعت انباشت در آن) و امر تحقق ارزش کالاها، جدائی می‌افکند. این گسست، با ظهور اعتبارات دولتی و کنترل دولت بر عرضه آن، ابعاد وسیعی می‌یابد. تولید، بر مبنای اعتبارات دولتی که دیگر تناسب خود را با حجم ارزش اضافه تولیدشده از دست داده است، رشد می‌یابد حال آنکه فروش کالاها به بهائی معادل ارزش آنها، چنین گسترشی را توجیه نمی‌کند. سرمایه‌های مختلف قیمت کالاهای خود را، برای جایگزین کردن مقدار ارزشی که بصورت اعتبار، در تولید پیش ریخته‌اند افزایش می‌دهند. اما در تحلیل نهائی بهای کل تولیدات می‌باید معادل ارزش کل آنها باشد. این یک قانون گریزنا پذیر تولید سرمایه‌داری است که نهایتاً مهر خود را بر پروسه تولید و گردش کسب دنباله در صفحه بعد

انباشت سرمایه در بازار داخلی، امروز، در شرایطی که انباشت این اقسامات آثار خود را آشکار می‌سازد، بسیار بیشتر به بیرون می‌رسد. (پس از ملی شدن صنایع کشور، و پس از اینکه بالاخره سرخشی پرده‌داری‌ها از اوضاع مالی صنایع کشور به صرفه جناب بازرگان شد، معلوم شد که بخش عمده سرمایه صاحبان صنایع، از چیزی جز سدهی به دولت تشکیل نمی‌شده است). اما نکته مهم دیگر در این رابطه نقشی است که نظام بانکی بطور کلی، که سرمایه انحصاری خارجی و دولتی را محور خود قرار داده است، در تحکیم بنظم سرمایه مالیسی امپریالیستی بر سرمایه‌های مختلف، اعم از کوچک و بزرگ، در بازار داخلی ایفا می‌کند. اعتبارات وسیع دولتی، در عین اینکه سودآوری اقشار مختلف سرمایه را تسهیل می‌کند، به مثابه اهرمی قدرتمند در دست سرمایه امپریالیستی در تعیین عرصه‌های مشخص تولید می‌باشد و میزان آن، و در تحلیل نهائی در کنترل حرکات اقشار مختلف سرمایه عمل می‌نماید. همین واقعیت، که در شرایط بنوعاری تولید (شرایط غیربحرانی) شرایط بسیار مساعدی را برای سودآوری همه اقسامات سرمایه، در رکاب سرمایه انحصاری، فراهم می‌کند، در شرایط بحران و تشدید رقابت در میان اقشار مختلف سرمایه، سرمایه انحصاری را در موضعی بسیار قدرتمندتر قرار می‌دهد، وابستگی دروسی و ذاتی همه اقشار سرمایه در ایران به کارکرد امپریالیسم، بطور اخص در وابستگی اقشار مختلف سرمایه و حرکت و انباشت آنها، به نظام بانکی تحت حاکمیت سرمایه انحصاری تبلور می‌یابد.

دنباله از صفحه قبل :

سرمایه اجتماعی می‌کوبد. کالاها، به کمک اعتبارات دولتی، مستمرا تولید شده و به بازار ریخته شده‌اند، اما در حلقه فروش گرفتار گشته‌اند. باین ترتیب اضافه تولید از یکسو و تورم از سوی دیگر، بصورت همزمان، دامگیر کل سرمایه اجتماعی می‌گردد و دست پرورده تولید از امر تحقق که در کوتاه مدت انباشت سرمایه را تسریع می‌کند، خود به عاملی در جهت تعمیق بحران سرمایه‌داری بدل می‌شود. (توضیح مفصل این مساله را می‌باید به فرصت دیگری وا گذاشت)

در پایان این توضیحات معترضه ، نکته‌ای را نیز می‌باید در
 مورد هزینه‌های "عراق‌تصادی" دولت خاطر نشان سازیم . حاکمیت
 اقتصادی سرمایه و امپریالیسم بر کارمستلزم انقراض حاکمیت سیاسی
 بورژوازی بر پرولتاریا است . تا مین این حاکمیت نیز بنوبه خود
 مستلزم صرف مقادیر معتنا بیی از ارزش تولیدشده در جامعه برای
 "تولید و بازنویس" روشهای سیاسی - ایدئولوژیک حاکمیت سرمایه
 امپریالیستی است . مخارج ارتش ، بوروکراسی ، آفرینندگان و
 مبلعین رنگ رنگ ایدئولوژی حاکم ، و اشکال مختلف و آلترناتیو آن
 که سربزنگاه بداد بورژوازی می‌رسد و ... همه مستلزم صرف هزینه‌های
 زیادی است که سرمایه ، بنا بر خطت خود ، از هیچ تلاشی در ارزان
 تمام کردنش فروگذار نمی‌کند . اما یک نکته واضح است . این مخارج از
 نقطه نظر سرمایه ضروری است . غصه خوردن در مورد اینکه چرا فلان
 و بهمان دولت بورژوازی پولش را اینگونه "حبف و میل" می‌کند و چرا
 بجای این اعمال "مخرب" پول را به سرمایه تبدیل نمی‌کند و از کرده
 طبیعه کارگر کاروازش اضافه بیشتری نمی‌کشد ، برای یک کمونیست
 خجلت‌آور است . نوشتن اینکه "بورژوازی وابسته انحصاری هرگز به
 اندازه کافی (۱) تلاش ریشه‌ای برای سازمان دادن بهره‌کشی از نیروی
 کار زحمتکشان ایران بعمل نیآورد" و گرفتار در غارت ، این مساله
 را به "فردای پرفراغت" وا گذاشته بود ، و یا اینکه "بورژوازی لیبرال
 می‌خواهد درآمد بی‌گران نفت را به "سرمایه" تبدیل کند و جامعه
 "خوشبخت" سرمایه‌داری در ایران سرپا کند و در ناز و نعمت این جامعه
 "خوشبخت" علت بزند در حالی که در رژیم شاه درآمد نفت همچون طاعونی
 سیاه در جهت متلاشی ساختن جامعه ایران بکار گرفته می‌شد" و از این
 قبیل ، دابه دلسوزتر از ما در شدن برای سرمایه‌داری و بورژوازی است .
 سرمایه منافع خود را می‌شناسد و نیازی به مشاوره با فرزندان
 رومانتیکی که هنوز ، در عصر امپریالیسم ، در "قصه‌های شیریمن"
 انقلاب صنعتی "فلت می‌زنند" ، ندارد . سرمایه داری را از موصفتی
 سورروائی ، و با آرمائی بورژوازی ، نمی‌توان به نقد کشید . سرمایه
 برای استثمار ناگزیر است که تولید کند ، ناگزیر است که پول
را به سرمایه تبدیل کند ، و سلاح نقد پرولتاریا به همین امر

(و به سبب فقدان یا عدم کفایت آن) نشانه ترمیم شده است. "دستگاه دولتی متورم" و "گسترش خدمات غیرمولد" گواء دو چیز است. اولاً اینکه "سرمایه مولد" چنان استثمار می‌کند چنان "سهره‌گتی" را تا استحکام "سازمان داده‌است" که خرج خویناوندان و عملمه و اگره غیر مولد خود را نیز با سخاوت پرداخت می‌کند، وثانیاً، بهمین دلیل، پرولتاریای ایران چنان در زیر این سرکوب مستمر به خروش آمده است، که امپریالیسم حتی به صرف هزینه‌های غیرمولد بیش از آن برای مهار آن نمازمنداست، و دیدیم که چگونه آنچه تاکنون صرف دستگاه "غیرمولد" سرکوب شده بود، نیز (علیرغم اینکه به زعم رفقای "راه کارگر" ارزان تر از این هم می‌شده "نما می‌کرد") در جلوگیری از انقلاب و قیام و مبارزه قهرآمیز کارگران ایران کفایت کرده است. این را بازرگان فهمیده و از آرمان علت زدن در "جامعه خوشختی" که رفقای راه کارگر به او و امثال او نسبت می‌دهند دست کشیده است، و خود این رفقا فهمیده‌اند و به این آرمان نخبیستی بورژوازی لیبرال ایران تحت نام "تحلیل مارکستی" تسلط و اوم می‌بخشند.

اما از آنچه گفتیم ابداً نباید چنین استنتاج کرد که نظام سرمایه‌داری در ایران (و یا هر نظام سرمایه‌داری در جهان) در همه حالات در کارآمدترین شرایط خود، از نقطه نظر ضروریات انباشت سرمایه، بسر می‌برد. تناقضات درونی نظام سرمایه‌داری، صرفاً از کارکرد درونی و عصبی خود، که به فروپاشی نهایی آن منحصر می‌شود، در حرکت روزمره این نظام نیز موجب بروز اشکالات، تنگناها و گسست‌های مختلف در حریان تولید و بازتولید، و نیز ناسازگاری سیاست‌های مختلف با نیازهای پروسه انباشت و... می‌گردد. از نقطه نظر بورژوازی اقتصاد همیشه می‌تواند از آنچه هست "بهبود" و بهمین دلیل حیل عظیمی از کارشناسان، صاحبان نظران و اقتصاددانان مختلف با نقطه نظرات مختلف، در بطن جامعه تربیت شده و با بخشی از ارزش‌افزای تولید شده "تغذیه" می‌شوند. نظریاتی که در هر دوره معین بر سیاست‌های اقتصادی بورژوازی حاکم می‌گردد، نظریاتی که بورژوازی در هر مقطع بر مبنای آن جزئیات بهره‌کشی را سازمان

می‌دهد، الزاما موثرترین، دوران‌دشانه‌ترین، کم‌تناقص‌ترین کم‌خرج‌ترین بطرات ممکن هستند. قصد ما ورود در بحث پیرامون چگونگی تعیین آراء سوزوואلی حاکم نیست و در این مورد فقط به نقل این گفته مارکس اکتفا می‌کنیم:

"تقسیم کار... همچنین خود را در تقسیم کاری در درون طبقه حاکمه، بصورت تقسیم کار ذهنی و مادی آشکار می‌کند، به نحوی که در درون این طبقه یک بخش به مثابه متفکرین طبقه (یعنی به مثابه ایدئولوگ‌های فعال و صاحب‌درک آن که تکمیل توهمات این طبقه را نسبت به خودش به ابزار اطمینان‌آفرین معاش خویش بدل می‌کنند)، ظاهر می‌شود، حال آنکه بخش دیگر در سرچوردن به این آراء و توهمات منفعل تر و پندیده‌تر است، چرا که در واقعیت امر اینها بخش فعال‌تر طبقه را تشکیل می‌دهند و کمتر برای توهم‌سازی و نظرپردازی نسبت به خودشان فرصت دارند، تا سازگاری در طبقه حاکم، در میانه این دو بخش، حتی می‌تواند تا حد مخالفت و خصومت معینی نتواند اوج گیرد، خصومتی که بهر رو، در صورت وقوع یک تصادم بالفعل، که حیات کل طبقه را به مخاطره افکند، خود بخود از میان می‌رود."

(ایدئولوژی آلمانی)

پس در یک نکته نباید شک کرد. بورژوازی خود متفکرین غرب را تربیت می‌کند و خرجشان را هم می‌دهد. بورژوازی نسبتا جوان ایران به لطف حاکمیت سرمایه انحصاری و امپریالیسم، از کارگشته‌ترین اقصاددانان و متفکرین دست‌پرورده آن نیز بهره‌مند است، و هیچیک از این متفکرین، اعم از اینکه فرستاده بانک جهانی باشند و یا فارغ‌التحصیل مکتب اقتصاد توحیدی، در صدد "تخریب" و "منلاشی" کردن نظام تولیدی ای که مبنای حاکمیت طبقاتی شان را تشکیل می‌دهد، نیستند، و امر "سازماندهی ریشه‌ای بهره‌کشی" را می‌توان با "خیانت" به همین آقا بان سپرد، و مارکسیست‌ها را از وظیفه‌ای که پیش از خود نهاده‌اند، یعنی سازماندهی انقلابی که "حیات کل بورژوازی و

به مخاطره افکند"، منحرف نکرد.

خلاصه کنیم، نقش واسطه دولت بورژوازی در جریان صدور سرمایه امپریالیستی به ایران نه تنها ذره‌ای از ماهیت این جریان - یعنی صدور سرمایه - و نقش سرمایه انحصاری در ایجاد شرایط سودآوری کل سرمایه اجتماعی، نیز در تولید حجم کل ارزش اضافه‌ای که در میان اقشار مختلف سرمایه توزیع می‌گردد، نمی‌کاهد، بلکه به موقعیت سرمایه انحصاری، دقیقاً به اعتبار پیوند تنگاتنگی که این سرمایه در جریان انباشت سرمایه در بازار داخلی با سرمایه دولتی، و کارکرد اقتصادی و سیاسی دولت بطور اعم، می‌یابد، اهمیت و نقش تعیین کننده‌تری می‌بخشد. ایران بی هیچ تردیدی حوزه صدور سرمایه است. بخش نفت ابداً یک اقتصاد محصور و بی ارتباط به بازار داخلی کاروکالا را تشکیل نمی‌دهد، بلکه دقیقاً مجرای اصلی ورود - سرمایه انحصاری به بازار داخلی و استثمار نیروی کار ارزان طبقه کارگر ایران است - با این تفاوت که بخش عمده‌ای از ارزش - سرمایه در جریان صدور، از نظر حقوقی تحت عنوان درآمد دولت بورژوازی ایران، این مباشر محلی امپریالیسم آمریکا به ثبت می‌رسد (و این از نظر امپریالیسم آمریکا هر خاصیتی نداشته باشد لا اقل این فایده را دارد که ظاهر امور را مطابق نیازهای "تبلیغی و ترویجی" عمال "سه جهانی" خود آراسته است!).

به بحث کلی خود بازگردیم، گفتیم که تولید ارزش اضافه در بازار داخلی کشور تحت سلطه از نقطه نظر نرخ و حجم عمدتاً به عملکرد سرمایه انحصاری (در بازار جهانی و بازار داخلی هر دو) متکی است. اما همین تسلط سرمایه انحصاری بر تولید ارزش اضافه، و بخصوص در شرایطی چون ایران که نهاد دولت رانیز به مثابه ابزار و اهرمی سیاسی و اقتصادی کاملاً در اختیار دارد، در تحلیلی نهائی زمینه حاکمیت آنرا بر چگونگی توزیع ارزش اضافه در میان اقشار مختلف سرمایه را نیز فراهم می‌آورد. این واقعیت در وهله اول از قوانین حرکت سرمایه در عصر انحصارات مایه می‌گیرد. عملکرد متوسط شدن نرخ سود، برقابلیت و امکان حرکت بلامانع اقشار مختلف سرمایه از عرصه‌ای به عرصه دیگر متکی است. مالکیت

انحصاری بروسائل تولید در عرصه‌های معین عملاً به مانعی سرسرازه
موسط شدن نرخ سود بدل می‌گردد. به "اجاره تفاضلی" معنی‌سوان
نمونه‌ای از موی سود ناشی از مالکیت انحصاری بر شرایط معینی تولید
قبلاً اشاره کردیم. نمونه دیگر وجود انحصار در استفاده از تکنیک
های پیشرفته‌تر و کارآمدتر است که در کوتاه مدت (یعنی تا فیس‌ل از
"همد گبر شدن" اینگونه تکنیک‌ها) ، به انحصارات در هدایت سهم
بیشتری از ارزش اضافه کل سرمایه اجتماعی به کیسه خود دست‌باز
تری می‌بخشد. اما بر این نکته باید تاکید کرد که اولاً عصر انحصارات
ابتدا به معنای از میان رفتن رقابت و تعدد سرمایه‌ها نیست ، بلکه
به معنای کاهش تعداد رقبای اصلی است . سرمایه‌داری ، نظامی که
سرمنای تولید ارزش و مبادله ارزش‌ها استوار است ، در غیاب
سرمایه‌های متعدد ، نمی‌تواند وجود داشته‌باشد ، و ثانیاً با متکی
شدن هر چه بیشتر سرمایه‌های کوچک و متوسط به انحصارات (مثلاً
حرکت سرمایه‌های تجاری کوچک و متوسط در برگردش در آوردن کالاهای
تولید شده توسط انحصارات و با قرار گرفتن سرمایه‌های صنعتی در حاشیه
آنها ، مانند تعمیرات ، تولید و فروش لوازم بدکی ، ارائه خدمات
فنی و...) انگیزه سرمایه‌ها نیز تا حدود زیادی از قبل کارکرد
انحصارات معینی که به آن وابسته شده‌اند ، از شرایط سودآوری و
اسباحت ماعدت‌تری سرخوردار می‌گردند .

از سوی دیگر انحصارات در تعیین سیاست‌های مالی و پولی
دولت (مالیات‌ها و مخارج دولت ، گمرکات ، تخصیص اعتبارات و...) ،
نقش بسیار موثری دارند و از این سیاست‌ها به مثابه اهرم‌هایی برای
تعیین پارامترهای رابطه انتشار مختلف سرمایه در بازار داخلی ،
سود خود استفاده می‌کنند. اما این حقیقت می‌باید همواره مدنظر
باشد که رقابت انتشار مختلف سرمایه ، تابع وحدت منافع این
انتشار در چهارچوب حرکت کل سرمایه اجتماعی است و صرفاً قوانین
درونی حرکت کل سرمایه اجتماعی را به آحاد و انتشار مختلف سرمایه
منفل می‌کند. شرایط توزیع ارزش اضافه تابع شرایط تولید است .
روابط انتشار مختلف سرمایه با یکدیگر ، تابع رابطه کل سرمایه

اجتماعی با عامل گزیر در عرصه تولید است. رقابت سرمایه‌های مختلف، محمل سردیگ شدن سودآوری سرمایه‌های مختلف به خدمت سود نرخ سود در تولید اجتماعی است، حال آنکه مقدار این خدمت توسط مستقل از رقابت در رابطه با درجه استثمار کل طبقه کارگر توسط کل سرمایه اجتماعی تعیین می‌شود.

ح) استنتاجاتی عمومی در مورد بازتاب بحران جهانی امپریالیسم در کشور سرمایه‌داری تحت سلطه.

دیدیم که بازار داخلی کشور تحت سلطه می‌باید تنها به مثابه حزشی از بازار جهانی سرمایه انحصاری نگریسته و درک شود. این وجه اشتراک بازار داخلی همه کشورهای سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم است، لیکن آنچه به بازار داخلی کشور تحت سلطه و بزرگی خاصی می‌بخشد این واقعیت است که این کشورها از نقطه نظر امپریالیسم به مثابه حوزه‌های تولید فوق سود عمل می‌کنند، گد تولید و بازتولید نیروی کار ارزان رکن اساسی آنست، باین ترتیب در عصر امپریالیسم هرگاه از گرایش نزولی نرخ سود، بعنوان گزایشی مبتنی بر افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه، سخن می‌گوئیم چهارچوب بازار جهانی (و به بازار داخلی هر کشور) را مدنظر داریم - با این تذکر که این گرایش بدلیل تمرکز شدید سرمایه در کشورهای سترویل عمدتاً در بازار داخلی این کشورها مشخصاً ظاهر می‌یابد و صدور سرمایه از کشور مترویل به کشور تحت سلطه خود براین واقعیت متکی است.

بحران کنونی سرمایه‌داری جهانی، با پایان دوره رونق پس از جنگ جهانی دوم، در اوایل دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ آغاز گشت و اینک به اوج رسیده است. انحصارات امپریالیستی امروز، سی و چند سال پس از پایان جنگ جهانی که زمینه‌های تقسیم مجدد جهان و گسترش، صدور و انبساط سریع سرمایه را فراهم آورده بود، مجدد به نقطه آغاز رسیده‌اند. رقابت میان انحصارات و دول امپریالیستی بر سر حفظ و بسط حوزه‌های انبساط سرمایه و بازارهای

فروش کالا بطرز حادی تشدید شده است و کشورهای چون آلمان و انگلستان در ورطه ورشکستگی قرار گرفته‌اند. شعار "وضع تعرفه‌های حمایتی"، "دفاع از اقتصاد و تولید ملی" و "مصرف محصولات داخلی" - سرمنشی از اوج گیری مجدد گرایش‌های ناسیونالیستی و فاشیستی در میان بورژوازی و ظهور مجدد سوسیال شووینیزم تحت نام "کمونیسم اروپایی" در میان هاش کارگری کشورهای متروپل - بار دیگر در این کشورها طنین انداز شده است.

این بحران بدون شک در کلیت خود بازتاب تشدید تناقضات ذاتی سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم و مشخصاً بازتاب عملکرد قانون گرایش نزولی نرخ سود در چهارچوب بازار جهانی است. شرایط موجود پیرویه تولید و استثمار، پاسخگوی عطش سرمایه انحصاری برای ارزش‌افزای بیشتر، که شرط لازم افزایش بارآوری کار در جریمنان بازتولید، و از این طریق جلوگیری از گرایش نزولی نرخ سود در روند انباشت است - نیست. کمادی، بیکاری وسیع، تورم، انقلابات اعتبارات، و... علائم و عوارض بروز و حدت یافتن متناوب این تناقض اساسی تولید سرمایه‌داری است. اما صرف نظر از اینکه چنگال بحران عمدتاً، و در ابتدای امر، در کدام عرصه‌های تولیدی و یا کشورهای معین بر حلقوم سرمایه انحصاری مشرود شود، نجات از این مهلکه در گرو تحدید سازمانی وسیع در سطح جهانی است - تجدید سازمانی در رابطه متقابل کار و سرمایه از یک سو و مناسبات متقابل سرمایه‌های مختلف، و بویژه انحصارات از سوی دیگر. باین ترتیب بحران جهانی امپریالیسم، تنها شکلی که بحران اقتصادی سرمایه‌داری در این عصر می‌تواند بخود بپذیرد، نه بحران تک‌تک کشورهای سرمایه‌داری در جهان بدل می‌گردد. با "الحاق" بازارهای داخلی کشورهای مختلف به بازار جهانی و با حاکمیت سرمایه انحصاری بر تک‌تک این بازارها، بازار داخلی هیچ کشوری را از این امر گریزی نیست. باین ترتیب تمامی عوارض بحران بدرجات مختلف در همه کشورهای سرمایه‌داری عصر حاضر رخ می‌نماید، بی آنکه سودآوری سرمایه در بازار داخلی همه این کشورها عملاً کاهش یافته باشد.